خبر

رئیس کل دادگستری استان کرمان:

با توسعهٔ کرمان به شکل کنونی موافق نیستیم

گروه جامعه - رئیس کل دادگستری استان کرمان گفت: «با وضعیت توسعه‌ای کنونی شهر کرمان موافق نیستیم».

به گزارش روابط عمومی دادگستری استان کرمان، یدالله موحد در شورای حفظ حقوق بیت المال استان کرمان اظهار کرد: «دو سوم شهر کرمان به صورت قطعه‌قطعه و حاشیه‌ای ایجاد شده و این حاشیه‌ها بعدها به محدوده‌ی شهر الحاق شده‌اند که این کار موجب افزایش وسعت شهر تا میزان کنونی شده است».

وی با اشاره به وجود برخی مناطق حاشیه‌نشین در کرمان، افزود: «در صورتی که این مناطق حاشیه‌ای به محدوده‌ی شهر الحاق شوند در کنار آن‌ها نیز حاشیه‌های دیگری ایجاد می‌شود».

موحد با بیان این‌که قانونگذار تسهیلات و سازوکارهای دولتی و حاکمیتی لازم را مشخص کرده است، اظهار کرد: «در مواردی که دستگاه‌ها مانع اجرای برخی پروژه‌ها می‌شوند، ضمن امکان استفاده از ظرفیت‌های قانونی در حوزه‌ی مدیریت اجرایی استان، دادستان‌ها نیز می‌توانند ورود کنند تا روند توسعه و خدمت‌رسانی در استان متوقف نشود».

بازرس کل استان کرمان نیز در این نشست با اشاره به این‌که عدم همکاری برخی دستگاه‌ها یکی از معضلات استان کرمان است که موجب عقب‌ماندگی استان می‌شود، گفت: «این‌که بخواهیم جلوی پروژه‌ای را بگیریم، ظلم است».

احمد آبیار ادامه داد: «در مواردی برخی دستگاه‌ها از جمله شهرداری‌ها برای آن‌که پول بیشتری را دریافت کنند، جلوی توسعه را می‌گیرند که این موضوع ظلم به مردم است».

رئیس سازمان صنعت، معدن و تجارت استان کرمان:

صنعت فرش کرمان کاملا بیمار است

گروه اقتصاد ـ رئیس سازمان صنعت، معدن و تجارت استان کرمان با اشاره به مشکلات فرش کرمان تصریح کرد که تولید و صادرات فرش استان مدام در حال افت است.

به گزارش خبرنگار فردای‌کرمان، مهدی حسینی‌نژاد، عصر سه‌شنبه، یکم مردادماه، در نخستین نشست عمومی کمیسیون گردشگری، فرش و صنایع‌دستی اتاق کرمان در دوره‌ی فعالیت هیات جدید نمایندگان اتاق، ضمن تایید برنامه‌های کمیسیون افزود: «گزارش خیلی خوبی از سوی آقای بهرامی رئیس محترم کمیسیون ارائه شد ولی می‌خواهم از منظر دیگری به آن نگاه کنم؛ ما همه می‌خواهیم مشکلات را رفع کنیم و شاید سال‌هاست راجع به فرش صحبت و برنامه‌ریزی می‌کنیم که صنعت فرش ارتقا یابد ولی سال به سال داریم پسرفت می‌کنیم».

وی ادامه داد: «یکی از برنامه‌های پیشنهادی کمیسیون این بود که تسهیلاتی به قالی‌بافان داده شود ولی در سیاست‌های کلان کشور، تسهیلات یارانه‌ای اصلا وجود ندارد». حسینی‌نژاد توضیح داد: «این، چیزی است که سال‌ها درباره‌ی آن حرف زده شده است. در سال ۹۰ که هدفمندی یارانه‌ها شروع شد، قرار بود ۱۰ هزار میلیارد تومان به بخش تولید کمک شود ولی الان که در سال ۹۸ هستیم، یک ریال هم کمک نشد».

وی بیان کرد: «چالش‌های زیادی وجود دارد که وقتی می‌خواهند تسهیلات را بپردازند بر برنامه‌ها تاثیر می‌گذارد مثلا الان که می‌خواهند از طریق تبصره ۱۸ به حوزه‌ی تولید کمک کنند ولی دلایل مختلف از جمله تحریم و جبران خسارات سیل، در پرداخت تسهیلات تاثیر می‌گذارد».

وی با اشاره به برنامه‌ی کمیسیون برای شرکت در نمایشگاه‌ها گفت: «نمایشگاه‌های زیادی برگزار می‌شود، فرش کرمان که یک روزی برند بود اما کاملا بیمار است».

وی معتقد است که همیشه در اجرای آنچه که کمیسیون گردشگری به‌عنوان برنامه معرفی کرده، چالش وجود داشته است.

حسینی‌نژاد با این‌حال گفت: «در صورتی همه‌ی ما کنار هم قرار بگیریم، مشکلات حل می‌شود». وی اضافه کرد: «باید معرفی و صادرات فرش در عمل بیفتد که نمی‌افتد و آمارها مدام در حال کاهش است».

وی پیشنهاد کرد که دو، سه مورد از برنامه‌های کمیسیون در حوزه‌ی فرش به‌طور خاص پیگیری شود چرا که همه‌ی آن قابل تحقق نیست.

وی پیشنهاد کرد که دو، سه مورد از برنامه‌های کمیسیون در حوزه‌ی فرش به‌طور خاص پیگیری شود چرا که همه‌ی آن قابل تحقق نیست.

رئیس سازمان صنعت، معدن و تجارت استان کرمان همچنین گفت: «یا در حوزه‌ی گردشگری می‌خواهیم تسهیلات دهیم ولی با سیاستی که کشور دنبال می‌کند این امکان وجود ندارد». وی افزود: «ولی از ظرفیت‌های خود استان می‌توانیم استفاده کنیم که به‌طور خاص در حوزه‌ی صنعت ما آن را دنبال کرده‌ایم و سال گذشته موفقیت‌هایی هم داشتیم؛ این‌که گردش مالی واحدهای استان، در بانک‌های استان ذخیره و به واحدها پرداخت شود».

گزارش «استقامت» از دیدار با بازماندهٔ آهنگران سنتی کرمان در بازار میدان‌قلعه؛

صدای چکش خستهٔ «اوستا علی» آهنگر

اسما پورزنگی‌آبادی

چهار ماه است که گلزاری رفته. برای همیشه. «۱۵ روز به عید نوروز سکته کرد. سکته‌ی قلبی». به سمت کوره می‌ایستد. رو به شعله. آهی می‌کشد. زمزمه‌ای با خویش. منتظر می‌مانم. نمی‌خواهم خبر مرگ اوستا نصرا... گلزاری را بشنوم. الان حال‌شان چه‌طور است؟ «تمام کرد». و دوباره سکوت می‌کند. «رفت». و رو به کوره می‌ایستد. خدا بیامرزدشان. من می‌گویم و با سکوت او شریک می‌شوم. چه خبر بدی بود...

برمی‌گردم به سمت تابلویی خاک و دود گرفته روی دیوار دکّان که تصویر استاد احمدی و استاد گلزاری را پای کوره‌ی آهنگری نشان می‌دهد. و در این لحظه، آنچه در این کارگاه سیاه کوچک می‌ماند، آه و اندوه استاد احمدی است، جای خالی استاد گلزاری و هوهوی کم‌رمق کوره و ضرباهنگ آرام چکش بر سندان و ناله‌های آن آهن گداخته‌ای که می‌خواهد میخی بشود به‌کار مُقنی‌ها و چاه‌کن‌ها. چه خبر تلخی شنیدم. از همه‌ی آهنگران قدیمی و سنتی کرمان؛ از حاج محمد قهاری و حاج اصغر و کل حسن و کل عباس کاوه گرفته تا اوستا ماشاا... ایرانمنش و علی بیت‌الهی و اکبر جان حداد زاده و خان علی و حاج قاسم؛ همین اوستا علی احمدی و اوستا نصرا... باقی مانده بودند که حالا خبر مرگ اوستا نصرا... یعنی که آهنگری سنتی کرمان از همیشه به فراموشی ابدی نزدیک‌تر شده است.

از استاد علی احمدی پرسیدم: خاطرتان هست چند سال پیش اینجا آمدم و با شما و آقای گلزاری صحبت کردیم؟ صدایش خسته است و خستگی‌اش عیان. به‌سختی حرف می‌زند. «ببخشید دخترم. ریه‌ام خیلی مشکل پیدا کرده، نمی‌تونم راحت حرف بزنم». سکوت می‌کنم. چه بگویم به پیرمردی هشتاد ساله، آخرین بازمانده‌ی حرفه‌ی آهنگری سنتی در کرمان که چهار ماه است هم‌راهش را از دست داده و اکنون با ریه‌های بیمار، کنار کوره‌ی داغ آهنگری و بین دودهای سیاه ذغال ایستاده است و با چکش بر سندان و آهنی گداخته می‌کوبد؟

اصلا او چرا اینجا ایستاده؟ چرا یک مرد ۸۰ ساله که ۷۰ سال پای کوره و سندان آهنگری ایستاده و دود خورده، هنوز باید با ریه‌های بیمار، پای همان کوره بایستد و کار کند تا به‌گفته‌ی خودش، لقمه‌ای نان زحمتکشی به خانه ببرد؟

می‌گویم که اگر ماسک ببندید بهتر نیست؟ به سمت کوره برمی‌گردد. «دیگه فایده‌ای نداره دخترم. ریه‌هام داغون شده». چه بگویم تا مرهمی باشد؟ چیزی به ذهن و زبانم نمی‌آید. می‌پرسم بازنشسته نیستید؟ همچنان در حال فرو کردن میخ آهنین در کوره و بیرون آوردن و چکش زدنش است. پشت سر هم. آهن اگر از کوره بیرون بیاید و فورا چکش نخورد، سیاه می‌شود و شکل نمی‌گیرد. این را دفعه‌ی پیش که اینجا آمده بودم، اوستا نصرا... خدابیامرز بهم گفته بود. و حالا اوستا علی همین‌کار را داشت انجام می‌داد. ولی این‌بار دست‌تنها... در پاسخم می‌گوید که بازنشسته نیستم! و ادامه می‌دهد: «زمان احمدی‌نژاد یک نوع بیمه آورده بودن که برای کشاورزی و اینجور کارها بود. الان ماهی ۲۵۰ هزار تومان مستمری همون بیمه را می‌گیرم و برای درمانم هم از بیمه‌ی پسرم استفاده می‌کنم، و جز همین دکان آهنگری، منبع درآمد دیگری ندارم!».

در همه‌ی این شش سال که از اولین ملاقاتم با این آهنگری قدیمی در بازار میدان قلعه می‌گذرد تا کنون قدمی برای حمایت از او برداشته نشده است چرا که دفعه‌ی پیش هم به گلایه به من گفته بود: «من از کار افتاده هستم اما هنوز بیمه نیستم. نزدیک به ۷۰ سال دود کوره می‌خورم و آهنگری می‌کنم. میراث فرهنگی یک‌بار هم احوالی از ما نپرسیده است. همه‌ی آهنگرهای قدیمی رفته‌اند و بعد از ما، کسی نیست که چراغ دکان‌هایمان را روشن نگه دارد. جوان‌ها هم علاقه‌ای به این کار ندارند و من نمی‌دانم چرا».

می‌گویند یک زمانی راسته‌ی باریک بازار میدان‌قلعه راسته‌ی آهنگرها بوده. صبح اول وقت، دود کندر و اسپند بازاری‌ها که به هوا می‌رفت، کار و بار آغاز می‌شد. مردی می‌آمد دستار به سر، میخ می‌خواست برای گیوه‌هایش، کشاورزی می‌آمد از روستا که بیل می‌خواست و کلنگ و تبر و تیشه. یکی زنجیر می‌خواست و دیگری نعل برای اسب‌هایش. یکی تابه می‌خواست و آن یکی قیچی برای روکارگیری قالی‌هایش. قفل و قندشکن و چاقو و هرچه که از آهن بود.

کوره‌ها می‌سوخت. استادکارها، پیش‌بند چرمی را می‌بستند، یک نفر یا دو نفری هم «دم سور» می‌دادند و یکی دیگر، این سوی سندان می‌ایستاد. یک ضربه استاد یک ضربه شاگرد. یک ضربه استاد، یک ضربه شاگرد. آهن مثل یک تکه خمیر می‌شد. کوره‌ها می‌سوخت. یک ضربه استاد، یک ضربه شاگرد. یکی با چکش و دیگری با پتک. کوره‌ها می‌سوخت و بازار پر بود از هیاهوی چکش‌هایی که روی سینه‌ی سندان فرود می‌آمد.

حالا اما از آن همه هیاهو، اوستا علی مانده و چکش و سندان و تنهایی‌هاش.

هوای دکّان گرفته و نورش کم است و نه چراغ کوچک و نه پنکه‌ی کوچک کنار در ورودی، هیچ‌کدام کار زیادی ازشان برنمی‌آید. برای استاد احمدی آرزوی سلامتی می‌کنم. از او می‌خواهم بایستد تا عکسی بگیرم و بروم. کنار کوره رو به من می‌ایستد. عکسم را می‌گیرم. خداحافظی می‌کنم و بیرون از دکان، رو به تابلویی سفید و کوچک می‌ایستم. همان تابلویی که هروقت از آنجا رد می‌شدم، می‌دیدمش که با ماژیک، شماره تلفن استاد گلزاری و استاد احمدی بر آن بود. شماره تلفن اوستا نصرا... را از روی تابلو پاک کرده‌اند و تنها ردّی از آن مانده است. ردّی محو در راسته‌ی بازار میدان‌قلعه از آهنگری که دیگر نداریمش.

یادم است چند سال پیش، پای همین کوره و توی همین دکان سیاه و تار، پیش او و اوستا علی نشستم. هر سوالی داشتم را با حوصله جواب دادند و آن لحظه که پرسیدم: فولاد آبدیده یعنی چی؟ استاد احمدی داشت کلنگی را داخل کوره می‌گذاشت. گفت که : «این کلنگ را دیدی که چه‌طور در آب فرو کردم؟». و من دیده بودم. و صدای جلز و ولزش را هم شنیده بودم وقتی که آتش و آب و آهن به هم می‌رسیدند. او افزود: «به این کار می‌گوییم آب دادن. باید خرمایی رنگ که شد در آب بگذاریمش. اگر خیلی سرخ باشد، در آب تکه تکه می‌شود. اگر هم آب داده نشود، نوک آن، وقت کار کردن خم می‌شود. آب که ببیند، هرچه چکش بخورد، دیگر هیچ طوریش نمی‌شود؛ آب دیدن یعنی این».

از دکان اوستا علی دور می‌شوم و با خودم می‌گویم این همه بخشنامه که می‌دهند، سخنرانی که می‌کنند و مصوبه که می‌دهند وقتی نمی‌تواند این لیست کم‌تعداد صنعتگران قدیمی شهر ما را که جزو سرمایه‌های تکرار نشدنی هستند را حمایت کنند، دیگر به چه دردی می‌خورند؟ آن‌ها که دست‌شان می‌رسد، اوستا علی شهرمان را دریابند. او از ۱۰ سالگی تا حالا آهنگری کرده. باتجربه و آبدیده است ولی فولاد که نیست؛ آدم است! نکند خدای ناکرده کم بیاورد و چراغ دکان را خاموش کند. او را دریابید.

در مراسم افتتاحیهٔ نمایشگاه «ایران سرای من است» مطرح شد

هنر زیباترین شیوهٔ بیان احساسات است

گروه فرهنگ‌وهنر – آثار نقاشی انتخاب‌شده از ۲۶ نفر از هنرمندان نقاش معاصر ایران در قالب نمایشگاهی گروهی، با عنوان «ایران سرای من است»، آثاری با موضوعات و مفاهیم مختلف هنری هستند که در حال حاضر در نگارخانه آتشی واقع در پارک مطهری در معرض دید عموم قرار گرفته‌اند. به گزارش خبرنگار استقامت، این نمایشگاه عصر روز جمعه، ۴ مردادماه در حضور مسئولین فرهنگی و شهری استان کرمان و با همراهی چهار تن از هنرمندانی که آثار آنان در این نمایشگاه ارائه شده: علی ذاکری، حسین سهرابی، یعقوب عمامه‌پیچ و مهدی علائی‌نژاد افتتاح شد. در این مراسم افتتاحیه، شهردار کرمان، مهران عالم‌زاده با بیان این‌که این نمایشگاه هنری مربوط و در ادامه‌ی برنامه‌های جشنواره‌ی تابستانی «۲۰ تا ۲۰» کرمان است، عنوان کرد:«هنر به عنوان زیباترین شیوه‌ی ابراز احساسات و مفاهیم تعریف می‌شود و مگر می‌شود این مقوله را که در بدو وجود همه‌مان در ما ذاتی شده، از زندگی حذف شود؟ هنر در تمام مسیر زندگی ما نقش دارد و سهم آن، هم در تعاملات اجتماعی ما و هم در سیمامنظر و فضای شهری، در کیفیت‌بخشی زندگی شهروندان غیرقابل انکار است. هنر در ارتباط با هنرمند و جامعه، نقش بالندگی و زایندگی دارد و باعث خلق آثار ماندگاری در این حوزه می‌شود. از طرفی خود هنرمند در تعامل با مردم، علاقه و انگیزه به خلق اثر هنری در خود پیدا می‌کند و به کار خود ادامه می‌دهد و از طرف دیگر، مردم هم با برداشت‌هایی که از آثار هنری دارند می‌توانند با هنرمندان تعامل داشته باشند و درک خوبی از هنر و هنرمند پیدا می‌کنند. تمام این عوامل موجب افزایش کیفیت زندگی و غنای بیشتر زندگی شهری شهروندان می‌شود».

در ادامه‌ی مراسم، علی ذاکری، نقاش، به ایراد سخنرانی پرداخت و با بیان این‌که امروزه نمی‌توان نقش مدیران و مسئولین را در ماندگاری آثار هنری نادیده گرفت، توضیح داد:«خانواده‌ی مشهور دومینیچی در ایتالیا از داوینچی حمایت کرد تا آن اتفاقات بزرگ هنری در کشورشان رخ دهد؛ آن خانواده پول داشتند، شعور داشتند و البته هوشمند هم بودند. شما الان هم در هر کجای دنیا حتی ایران خودمان اعم از کرمان، اصفهان و... بروید و ببینید که یک اتفاق ماندگار هنری وجود دارد، می‌بینید که آن اتفاق رخ نداده مگر با تعامل هنرمند با مدیران باشعور و هوشمند. مدیرانی که هنرمندان را در دوره‌ای دور هم جمع کرده‌اند و موجب خلق مهم‌ترین اتفاقات هنری ادوار مختلف شده‌اند. خود من به شخصه به تاثیر کارهای ریز و کوچک اعتقاد دارم و باور دارم که می‌توان علی‌رغم وجود مدیریت‌های غیردانمی اما در همان زمان تعیین‌شده، کارهای کوچک اما مهمی انجام داد.

انسانی که هوشمند باشد، حتی اگر بقال هم باشد تاثیر خود را می‌گذارد، در همه جا هم تاثیر خود را می‌گذارد. این باور من است».

به گزارش فردای‌کرمان، سعید امدادیان، منوچهر امیری، حامد بهروز کار، عبدالحمید بازوکی، آنه محمد تاتاری، علی تقوا بلسی، هما ثوکلی، حسین حسنی‌زاده، احمد خلیلی‌فرد، علی ذاکری، محمد زحمتکش، حسین سهرابی، کیومرث صادقیان، منیر صحت، مهدی ضیاالدینی، یعقوب عمامه‌پیچ، مهدی علائی‌نژاد، رضا عمادی، پرویز معزز، بهاره ملا علی‌پور، مسیحا ماندگار، اکبر نیکان‌پور، احمد وکیلی، بهنام ولدوند، رضا هدایت و آرمان یعقوب‌پور از هنرمندانی هستند که در نمایشگاه «ایران سرای من است» آثار خود را عرضه کرده‌اند.

گفتنی است، این نمایشگاه که با همکاری شهرداری کرمان و نگارخانه هومهر ترتیب داده شده، تا ۱۰ مردادماه برپا خواهد بود.

سرپرست اداره کل میراث‌فرهنگی استان کرمان:

اوضاع گردشگری کرمان نابسامان است

گروه جامعه ـ سرپرست اداره کل میراث‌فرهنگی استان کرمان با بیان این‌که آمار فعلی جذب گردشگران حق استان کرمان نیست تصریح کرد که اوضاع گردشگری کرمان نابسامان است.

به گزارش خبرنگار فردای‌کرمان، فریدون فعالی، عصر سه‌شنبه، یکم تیرماه، در نخستین نشست عمومی کمیسیون گردشگری، فرش و صنایع‌دستی استان کرمان گفت: «در بخش گردشگری و فرش و صنایع‌دستی در استان کرمان نیاز به انجام اقدامات زیادی داریم و نباید در قالب حرف و ارائه‌ی آمار و ارقام به آن بپردازیم بلکه باید کار عملی انجام شود».

وی افزود: «بخش خصوصی و دولتی در کنار هم باید کارها را پیش ببرند».

فعالی با بیان این‌که ظرفیت‌های استان کرمان در حوزه‌ی گردشگری بسیار زیاد است، ادامه داد: «اما از این ظرفیت‌ها به نحو احسن استفاه نشده و نسبت تورهای ورودی و خروجی ما در استان رقم قابل ملاحظه‌ای نیست و این نشان می‌دهد دفاتر خدمات مسافرتی ما در ورودی گردشگر باید خیلی تلاش کنند».

وی تصریح کرد: «آمار فعلی گردشگری حق استان کرمان نیست».

وی سپس با تایید اهداف و برنامه‌های کمیسیون گردشگری اتاق اظهار کرد: «سوال مهم این است که چه‌طور به این اهداف برسیم؟ یک هدف و سیاست و رویه‌ی واحد باید تعریف کنیم و همه در کنار هم برای رسیدن به آن هدف واحد تلاش کنیم». وی تاکید کرد: «این‌که بخش دولتی و خصوصی هرکدام یک راه بروند نمی‌توانیم به هدف‌مان برسیم».

سرپرست اداره کل میراث‌فرهنگی استان کرمان گفت: «در حوزه‌ی گردشگری هر دستگاه دولتی و سیاست‌گذاری در کنار ما قرار بگیرد ما دست آن را می‌فشاریم اما هدف و مسیر یکی است».

فعالی که بیش از دو هفته است به این مسئولیت انتخاب شده، با بیان این‌که در جلسات کمیسیون اتاق خودم شرکت خواهم کرد، افزود: «شرایط گردشگری استان کرمان بسامان نیست و باید تلاش کنیم بهتر شود».

وی اضافه کرد: «۳۵ درصد ضریب اشغال هتل‌های استان است در حالی‌که کم‌تر از ۶۰ درصد باشد ضرره است تازه تخت‌های جدید هم دارد اضافه می‌شود و باید برای بهبود این وضعیت اقدام کنیم».

سرپرست اداره کل میراث‌فرهنگی استان کرمان اظهار کرد: «باید تلاش کنیم در دو بخش شامل ایجاد زیرساخت‌های جدید و مدرن و به‌روز رسانی تاسیسات موجود فعالیت کنیم».

فراخوان آگهی ارزیابی کیفی (۲۱-۹۸)

نوبت دوم

شرکت گاز استان کرمان در نظر دارد مناقصه ای را ، با شرایط ذیل برگزار نماید.

داوطلبان واجد شرایط دارای شناسه ملی اشخاص حقوقی ایرانی در صورت تمایل به شرکت در مناقصه می توانند از زمان درج اولین نوبت آگهی نسبت به تهیه نامه اعلام آمادگی به امور قراردادها و فاکس آن به شماره ۳۳۲۳۹۶۶۱ یا تحویل آن به دبیرخانه شرکت گاز استان کرمان واقع در بلوار ۲۲ بهمن – حد فاصل سه راه ادیب با چهار راه شعبانیه (در ساعات اداری شنبه تا سه شنبه ۷-۱۶ و چهارشنبه ها ۷-۱۵) اقدام و دفترچه استعلام ارزیابی کیفی را نیز از سایت پایگاه ملی اطلاع رسانی مناقصات به آدرس http://iets.mporg.ir دریافت و با توجه به مفاد آن، مدارک مورد نیاز را جهت هر مناقصه بصورت جداگانه تهیه، تنظیم و تکمیل و حداکثر تا ۱۴ روز تقویمی پس از تاریخ چاپ آخرین نوبت آگهی به، دبیرخانه شرکت گاز استان کرمان تسلیم نمایند. بدیهی است توزیع اسناد مناقصه منوط به ارزیابی کیفی مناقصه گران توسط کمیته فنی و بازرگانی می باشد .(نوع تضمین شرکت در مناقصه : یکی از تضامین معتبر در آیین نامه تضمین معاملات دولتی مطابق شرح مندرج در اسناد مناقصه) متقاضیان می بایست جهت کسب اطلاعات بیشتر به سایت www.nigc-kerman.ir و پایگاه اطلاع رسانی مناقصات http://iets.mporg.ir مراجعه و الزاما نسبت به ثبت نام در سایت پایگاه اطلاع رسانی مناقصات اقدام نمایند.

ردیف	کد فراخوان	موضوع	تعداد نوبت	شماره مجوز
۱	۳/۲۰۸/۶۱۵	لیست کوتاه پیمانکاران جهت اجرای خطوط گاز مشترکین صنعتی	دو	۱۳۹۸,۲۴۳۱

روابط عمومی شرکت گاز استان کرمان

تاسیس تغییرات شرکت

آگهی تغییرات شرکت روستایی اختیار آباد شرکت تعاونی به شماره ثبت ۱۰۰ و شناسه ملی ۱۰۶۳۰۰۱۲۵۵۸ به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷/۱۲/۱ و منضم به نامه شماره ۲۰۵/۲۰/۳۴۲/۱۹۳۲۷۸ مورخ ۹۸/۳/۲۰ اداره تعاون روستایی شهرستان کرمان ۱ –آقای اکبر حسینی اختیارآبادی به کد ملی ۲۹۹۳۴۸۵۷۲۵ به سمت رئیس هیات مدیره –آقای علی عرب پورزرندی به کد ملی ۳۰۹۱۰۱۳۷۷۴ به سمت نایب رئیس هیات مدیره –آقای ماشااله شیخ شعاعی اختیارآبادی به کد ملی ۲۹۹۳۴۸۰۰۰۶ به سمت منشی – آقای مهدی عسکری به کد ملی ۲۹۹۳۴۹۹۹۷۱ به سمت مدیرعامل انتخاب گردید ۲–کلیه اسناد و اوراق تعهدآور به استثنای مواردی که هیات مدیره بمنظور اداره امور جاری شرکت ترتیبی خاص داده باشد با امضای مدیرعامل و رئیس هیات مدیره و مهر شرکت معتبر خواهد بود اوراق عادی شرکت با امضا مدیرعامل است مگر مراسلات هیات مدیره که به امضای رئیس هیات مدیره صورت خواهد گرفت. شناسه آگهی ۵۳۸۱۸۵

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کرمان